

لیبرالیسم و مشابهت‌های مضامین «کلیله و دمنه» و «مرزبان‌نامه» با آن

دکتر خدیجه اطمینان

دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور - مرکز تهران

چکیده

لیبرالیسم (آزادی‌گرایی) مکتبی سیاسی است که آزادی فردی را اصل می‌شمرد. در این مقاله ابتدا به اجمال ساختار زیربنایی لیبرالیسم عنوان می‌شود و سپس به این موضوع که مکتب موردنظر ریشه در عقاید رواقیون و حتی پیش از آن در آراء افلاطون و ارسطو دارد، پرداخته می‌شود. پس از آن نیز آرای نظریه‌پردازان بزرگ لیبرالیسم بررسی خواهد شد. لیبرالیسم به دو شاخه دینی و سیاسی تقسیم می‌شود که نتایج آن در حوزه اجتماعی همچون براندازی نظام برده‌داری در جهان و ایجاد بنیان‌های آزادی فردی و حقوق بشر، قابل توجه است. کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه به عنوان متون اجتماعی ادبیات کهن مملو از رویکردهای سیاسی و اجتماعی است که گاه افکار لیبرالیستی مؤلف را می‌نمایاند. گرچه کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه به نمونه و الگویی متفاوت از لیبرالیسم تعلق دارند، اما سعی شده است تا اشاراتی درباره مشابهت‌های مضامین این دو اثر بزرگ سیاسی با لیبرالیسم بیان شود.

کلیدواژه‌ها: لیبرالیسم، سیاست، استبداد، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه.

تاریخ دریافت مقاله: 86/8/7

تاریخ پذیرش مقاله: 86/12/13

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده است. استاد راهنما: دکتر علی اصغر حلبی. استاد مشاور: دکتر پدram میرزایی، دکتر فاطمه کوپا.

Email: etminan2803@yahoo.com

مقدمه

ادبیات فارسی در میان ادبیات ملل گوناگون جهان از جایگاهی والا و ارزشمند برخوردار است، چرا که افزون بر داشتن درون‌مایه مشترک با ادبیات جهان، جنبه‌های خاصی دارد که آن را ممتاز نموده است. از مهم‌ترین این جنبه‌ها، درون‌مایه سیاسی - اجتماعی ادب فارسی است. می‌دانیم که تاریخ ایران در گذشته سرشار از استبداد، خشونت، جاه‌طلبی و تلاطم بوده است، به گونه‌ای که اگر مورّخی قصد داشته درباره سیاست، حکومت و اجتماع سخن گوید؛ چندان جانب احتیاط پیموده که تاریخ را از محتوای واقعی خود دور ساخته است.

بنابراین، متون رسمی تاریخی با وجود ارزش‌های خاص خود، در بیان سیاست، حکومت و دگرگونی‌های اجتماعی از نظرگاه حاکمان، خواننده را چندان بهره‌مند نمی‌سازد.

اینجاست که ادبیات، بار سنگین این مسئولیت (سیاست) را یک تنه به دوش می‌کشد و چون آینه‌ای هرگونه دگرگونی فکری، اجتماعی، سیاسی و به تعبیر امروزی هر مکتب سیاسی (ایسم) را در خود منعکس می‌کند. به عنوان نمونه کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه از جمله آثار ادبی جاودانی هستند که با زیرکی و به روشنی، تحولات سیاسی از جمله آزادی‌گرایی (لیبرالیسم) را در خود نمایان می‌سازند تا به قدرتمندان جامعه و به ویژه سلطان، درس آزادگی بدهند و از فشارهای استبداد سیاسی بر مردم زمانه بکاهند و بدین ترتیب رسالت اخلاقی، اجتماعی و سیاسی خود را به انجام رسانند.

آزادی‌گرایی - لیبرالیسم¹ و بررسی ساختار زیربنایی آن

«مکتب لیبرالیسم عبارت است از اعتقاد به اینکه انسان آزاد به دنیا آمده و صاحب اختیار و اراده است و باید مجاز باشد خود را به هر اندازه که ممکن است، به نحو آزاد پرورش دهد. لذا می‌توان آن را مکتب یا فلسفه آزادی‌طلبی نام گذاشت.» (پازارگاد 1344: 172)

لیبرالیسم از Liber در زبان لاتینی به معنای «آزاده» گرفته شده و در اصطلاح مجموعه‌ای از باورها یا جهت‌گیری‌ها در اجتماع، سیاست، دین و اقتصاد است که آزادی را بر شیوه‌های دیگر در امور ترجیح می‌دهد.

«عناصری که نظام لیبرالیسم را تداوم می‌بخشد و موجب یک زندگانی نسبتاً خوب می‌شود، عبارتند از:

- 1- در دوره حیات هر فرد، راه را برای شکوفایی استعدادهای او بازمی‌گذارد.
- 2- اصل برابری اگرچه در اجتماعی آزاد ملحوظ نمی‌تواند باشد، ولی این نظام، دسترسی و استفاده از امکانات را به روی همه بازمی‌گذارد.
- 3- معمولاً همه تصمیم‌ها را بر اجماع یا رضایت عموم استوار می‌داند.
- 4- این نظام می‌کوشد تأمین اقتصادی بیشتر را بدون قربانی کردن آزادی فراهم کند.
- 5- کانالیزه کردن منازعات طبقاتی و اجتماعی و دینی و درآوردن آن به صورت بحث و مناظره سیاسی، که نتایج آن حتی در صورت شکست، پذیرفته است.

امروزه از مقاصد عمده لیبرالیست‌ها، پیاده کردن آزادی‌های چهارگانه² است، و این تعبیری است که روزولت (1882-1945)، سی‌دومین رییس جمهور دموکرات آمریکا، به کار برده است.

آزادی‌های چهارگانه عبارتند از:

- 1- آزادی نطق، بیان عقیده و آزادی مطبوعات.

¹. Liberalism.

². Four Freedoms

2- آزادی دین و مذهب و مرام سیاسی.

3- آزادی (رهایی) از احتیاج.

4- آزادی از ترس (ترس از افراد و ترس از دولت).

او این چهار اصل را به اتفاق چرچیل وارد منشور آتلانتیک کرده و منتشر ساخت، «(حلبی 1375: 29)

«معمولاً در آثار سیاسی - فلسفی، لیبرالیسم را به دو قسمت تقسیم می‌کنند: لیبرالیسم دینی و لیبرالیسم سیاسی. در این جا ما با لیبرالیسم دینی کاری نداریم و از لیبرالیسم سیاسی بحث می‌کنیم: «خَلَقَكَ اللَّهُ حُرّاً فَكُنْ كَمَا خَلَقَكَ» (خدایت آزاد آفرید، آزاد باش)⁽¹⁾» (همان)

گروهی ریشه اندیشه لیبرالی را به رواقیون ارتباط داده و بر این باورند که رواقیون نخستین کسانی بودند که اندیشه آزادی و برابری را بسط دادند و به عنوان مبارزه علیه اندیشه بردگی و نابرابری اقوام و ملل دیگر، نظریاتی ارائه دادند. حتی عده‌ای معتقدند که حضرت مسیح (ع) از اندیشه‌های رواقیون تأثیر پذیرفته و به نوعی رواقی بوده و به اندیشه‌های آنان یک جنبه مذهبی داده است.

البته پیش از رواقیون در آرا و نظریات افلاطون و ارسطو به مفهوم آزادی در مقابل مفهوم بردگی اشاره شده و آزادی به معنای برخورداری از حقوقی که شهروندان جامعه آن دارند، به کار رفته است.

برخی از فلاسفه غرب بر این باورند که لیبرالیسم یک جنبش مذهبی است و باید معنای آن را در فلسفه خود مسیحیت جست‌وجو کرد.

تکیه لیبرالیسم آغازین بر آزادی از قدرت استبدادی کلیسا (لیبرالیسم دینی) و در مرحله دوم دربار (لیبرالیسم سیاسی) بود. (علیزاده 1377: 170)

اندیشمندان سیاسی، اشاعه‌دهندگان این نظر فلسفی - آزاد به دنیا آمدن و آزاد زندگی کردن - را جان لاک انگلیسی و ژان ژاک روسو فرانسوی می‌دانند و بر این باورند که مردم طبقات متوسط جوامع، کسانی هستند که نهضت‌های لیبرال کشورها را تشکیل می‌دهند.

در این زمینه گرچه نظر روسو و لاک را نمی‌توان نادیده گرفت، ولی اگر بخواهیم تحقیقی بنیادین از لیبرالیسم داشته باشیم، باید به سال‌های قبل از رنسانس بازگردیم و بیشتر نظرها متوجه نهضت اصلاح دینی و ابداع پروتستانسم و مارتین لوتر باشد که سبب شد دوران تاریکی اروپا آرام آرام پشت سر گذاشته شود تا صدای اسپینوزا و دکارت، این هواداران اصالت عقل، در قلب اروپا شنیده شود.

پس از این منادیان برتری تعقل بر احساس، نوبت شنیدن صدای کانت، گوته و لسینگ³ در آلمان بود، و سپس هیوم⁴ و آدام اسمیت در انگلستان فریاد آزادی‌خواهی را سر دادند و بعد منتسکیو، ولتر و دیدرو در فرانسه، و

^۲. Lessing

^۳. David Hume

توماس جفرسون و فرانکلین در آمریکا، همه و همه قهرمانانی شدند که یکی از آزادی طبیعی انسان سخن می‌گفت، دیگری از عدم توزیع عادلانه ثروت و سومی از براندازی نظام برده‌داری در جهان، و سرانجام یک‌صدا فریاد آزادی و آزادی‌خواهی لیبرالیزم قرون 19 و 20 را پایه‌ریزی کردند. (فرهیخته 1377: 642)

«لیبرالیزم که در آغاز پیدایش خود در داخل جوامع قرون وسطایی یک جنبش انقلابی ضد استبداد و ضد کلیسا بود، اینک جزئی از سنت فکری کنسرواتیو غربی به شمار می‌رود. در ایالات متحده آمریکا که احزاب قوی چپ وجود ندارد؛ لیبرال به سیاست‌مدارانی اطلاق می‌شود که دارای افکار نزدیک به چپ و هوادار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی هستند و به اصطلاح جناح مترقی را تشکیل می‌دهند.» (آشوری 1358: 149)

عناصر اصلی لیبرالیزم

1- حکومت محدود و مشروط از طریق تجزیه و تفکیک قوا

به نظر لیبرالیست‌ها، نهادهای مختلف حکومت در دموکراسی‌ها، یعنی نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی، به منظور تجزیه و تفکیک اقتدار سیاسی و ایجاد امکان کنترل و نظارت بر آن تعبیه شده‌اند.

2- تکثر گروه‌های جامعه مدنی

یعنی حضور گروه‌های جامعه مدنی در عرصه سیاست و قدرت، به واسطه رقابت میان آنها، مانع از تشکیل حکومت یکپارچه و استبدادی از جانب هر یک از آنها بر ضد دیگران می‌گردد.

3- بدبینی به حکومت به عنوان شر اجتناب‌ناپذیر

بدین معنی که سیاست‌مداران همواره باید زیر نظر نافذ و نقاد مردم باشند و گرنه به تبهکاری می‌گرایند.

4- اولویت آزادی نسبت به برابری و عدالت اجتماعی

یک لیبرالیست، آزادی را هدف اصلی و عدالت و برابری را وسیله دستیابی به اهداف اجتماعی خود می‌داند.

5- تمایز میان حوزه‌های عمومی و خصوصی

لیبرالیزم همواره مرزی میان حوزه‌های عمومی و خصوصی ترسیم می‌کند و حوزه خصوصی را محترم و مقدس و مصون از دخالت قدرت سیاسی می‌داند.

6- تساهل نسبت به عقیده و اندیشه دیگران

ظهور لیبرالیزم در دوران پس از عصر اصلاحات دینی یعنی در قرن 17 میلادی آغاز شد. در واقع تساهل نسبت به عقاید دینی، خود مقدمه تساهل نسبت به عقاید سیاسی مختلف شد.

7- مقاومت در مقابل قدرت

مارکی دو کندورسه (فیلسوف فرانسه) می‌گوید: لیبرالیزم تضعیف‌کننده هرگونه قدرت اعم از قدرت دولت، کلیسا و صنعت است.

8- حق مالکیت خصوصی

دیوید هیوم (فیلسوف انگلیسی) مالکیت خصوصی را اساس نهادهای دموکراسی می‌داندست. «(شیریه 1384):

(104)

لیبرالیسم در کلیله و دمنه

(باب شیر و شغال)

در این باب، شگالی زاهد به اصرارِ سلطان (شیر) وزارت را می‌پذیرد. حسودانِ درگاه برنمی‌تابند و سلطان را علیه او تحریک می‌کنند. فتنه بالا می‌گیرد. با وساطتِ مادرِ سلطان (شیر) غانله می‌خواهد. این شگال، زاهد آزاده‌ای است که لذت‌های فریبندهٔ مادی را ترک کرده و دنیا برایش صرفاً مزرعهٔ آخرت است. خود به کسی آزار نمی‌رساند و دیگران را نیز از این کار برحذر می‌دارد. شجاع و بی‌پروا عمل می‌کند و هرگز تملق نمی‌گوید. حتی زمانی که معاندان به او تهمت خیانت زدند، بدون چاپلوسی، فقط از خود دفاع می‌کند.

شگال، لیبرالیستی (آزادی‌خواهی) است که وقتی بی‌گناهی او ثابت شد، با انتقاد کوبنده و صریح، معایب سلطان (شیر) را به او گوشزد می‌کند (لیبرالیسم سیاسی). بی‌باکی او در برابر سلطان، بیانگر آزادی‌خواهی و آزادگی اوست. او در پی کسبِ مقام نیست و وزارت نیز به اصرارِ سلطان به او تحمیل شده است.

بشنوید سخن او (شگال) را که در ملامت سلطان با تهوری شگفت می‌گوید:

... دل ملک در امضای باطل قوی‌تر و درشت‌تر از سخن منست در تقریر حق، و چون تزویر و بهتان سبک استماع افتاد، واجب کند

که شنودنِ صدق و صواب گران نیاید... (نصرا... منشی 1381:328)

اگر مخرج به رأی و رأفت ملک اتفاق افتاد، تعجیل به کشتن هم به فرمان او بود. (همان: 328 و 329)

باب اول (حکایتِ خرگوشی که به حیلت شیر را هلاک کرد)

در پیشه‌ای دور، حیوانات از ظلم و ستم دائمی شیر (سلطان) به تنگ آمده و تصمیم می‌گیرند هر روز یکی را از میان خود به عنوان قربانی (غذای شیر) به او تقدیم کنند تا بقیه حیوانات با آزادی و فراغ بال زندگی کنند. در واقع آنان با دشمن خود (سلطان مستبد) مصالحه می‌کنند تا این که نوبت به خرگوش زیرک می‌رسد. او از نقاطِ ضعف شیر (تکبر و خودخواهی) استفاده کرده و با ترفندی سیاسی او را به قعر چاه هلاکت روانه می‌سازد.

در این داستان، خرگوش از نظر سیاسی به حکومت شیر (سلطان) بد بین است. او شیر را سمبلی از شرّ اجتناب‌ناپذیر می‌داند و با زیرکی درصدد فریب و نابودی اوست.

خرگوش، لیبرالیستی است که برای به دست آوردن آزادی و دفاع از حق دیگر هم‌نوعانِ خود قیام می‌کند و برای همیشه در تاریخ ثبت می‌نماید که پادشاهان در عین اقتدار، هوش و خرد چندانی ندارند و چنان مفتون جاه و مقام خود هستند که قدرت تشخیص خوب و بد از آنها سلب می‌شود. بنابراین، آزادی‌خواهانی چون خرگوش اگر اراده کنند، سلطان را به خاک مذلت و نابودی می‌کشانند.

نابودی این شاه ستمگر را از زبان نصرالله منشی بشنوید:

[شیر خشمگین] خرگوش را بدید، آواز داد که: از کجا می آیی...؟ گفت: در صحبت من خرگوشی فرستاده بودند، در راه شیری از من بستد. من گفتم «این چاشت ملک است». التفات نمود... . شیر گفت: او را به من نمای. خرگوش پیش ایستاد و او را به سر چاهی بزرگ برد... گفت: در این چاه است و من از وی می ترسم، اگر ملک مرا دربرگیرد، او را نمایم، شیر او را دربر گرفت و به چاه فرو نگریست، خیال خود و از آن خرگوش بدید، او را بگذاشت و خود را در چاه افکند و غوطی خورد و نفس خون خوار و جان مردار به مالک سپرد. (نصرا... منشی 1381: 87)

حکایت ملک پیلان و خرگوش

در ولایت پیلان خشکسالی پدید آمد. پیلان از رنج تشنگی به بارگاه ملک آمدند. او فرمان داد تا به طلب آب به اطراف روند و چشمه ای بجویند. سرانجام به چشمه پرابی به نام قمر رسیدند. ملک پیلان با تمامی لشکر و اتباع خود به آنجا رفتند.

چشمه قمر در سرزمین خرگوشان بود. آنها از هجوم پیلان به زحمت افتادند. پیش ملک خود رفتند و از مزاحمت پیلان شکوه ها کردند. پادشاه خرگوشان از میان جمع آنان به دنبال مبارزی آزادی خواه و سخت کوش بود که بتواند پیلان را از آنجا براند. پیروز، خرگوشی است که داوطلب این مهم می شود.

از زبان نصرالله منشی بشنوید:

ملک [خرگوشان] گفت: هر که در میان شما کیاستی و دهایی دارد باید که حاضر شود تا مشاورتی فرمایم، که امضای عزیمت پیش از مشورت از اخلاق مقلبان خردمند دور افتد. یکی از دُهاات ایشان، پیروز نام، پیش رفت و ملک او را به غزارت عقل و متانت رأی شناختی. (نصرا... منشی 1381: 203)

پادشاه خرگوشان مأموریتی به پیروز می دهد به این ترتیب که: او در شبی مهتابی نزد پیلان رفته و از بالای تپه ای با پادشاه پیلان سخن می گوید. او خود را رسول ماه معرفی می کند، و با تمام قدرت، همچون لیبرالیستی توانا، پیلان را از خشم ماه برحذر می دارد و چنان با اعتماد به نفس سخن می گوید که پادشاه پیلان باور می کند. سپس برای اثبات ادعای خود، شاه پیلان را به کنار چشمه می خواند تا ماه مستقیماً با او صحبت کند. وقتی پیل به دستور ماه، خرطومش را در آب فرو می برد تا سجده کند؛ مشاهده حرکت ماه که ناشی از حرکت آب چشمه است، او را به وحشت می اندازد. با خرگوش پیمان می بندد که با همراهانش آنجا را ترک کند.

خرگوش نماد لیبرالیستی است که برای نجات خود و هم نوعانش، تدبیر خاصی می اندیشد و در موقعیت سخت و دشوار اجتماعی - سیاسی، قدرتی فوق العاده از خود به نمایش می گذارد و با هشیاری تمام علیه هرگونه تجاوز و بی عدالتی به مبارزه برمی خیزد و آزادی از دست رفته را به جامعه بازمی گرداند.

در این حکایت یکی از عناصر اصلی لیبرالیزم (مقاومت در مقابل قدرت) کاملاً مشهود است.

لیبرالیزم در مرزبان نامه

باب چهارم (داستان موش و مار)

ماری بزرگ و مهیب لانه موشی را - در غیاب او - تصاحب کرد. موش توان مقابله با او را نداشت. مادر نیز او

را از رویارویی با مار برحذر داشت. موش تدبیری اندیشید، باغبان خفته در آن نزدیکی را به سراغ مار فرستاد و مار با چویدست باغبان به هلاکت رسید.

در این حکایت، موش «نمادی» است از لیبرالیستی که در پی «حفظ مالکیت خصوصی» خویش است، و برای رسیدن به این هدف مقدس، هراسی از رویارویی با دشمن (مار) ندارد و با طرح نقشه‌ای بر او غلبه می‌کند. او در این مبارزه، برای رهایی از چنگ دشمن، از دشمنی قوی‌تر کمک می‌گیرد، و چه گواراست پیروزی و فتحی که از درگیری دشمنان سرسخت حاصل می‌شود. این ویژگی همه آزادی‌خواهان است که هشیار و زیرک‌اند و از نقاط ضعف قدرتمندان به شکل مطلوب برای رسیدن به آزادی و دفع ظلم بهره می‌برند.

شیرین‌کاری موش را در به دام انداختن مار از زبان وراوینی بشنوید:

... موش بر سینه باغبان جست، از خواب درآمد، موش پنهان شد. دیگر باره در خواب رفت. موش همان عمل کرد... آتش غضب در دل باغبان افتاد... گریزی گران و سرگرای زیر پهلو نهاد... موش به قاعده گذشته بر شکم باغبان وثبه بکرد... باغبان از جای بجست... در دنبال می‌دوید تا به نزدیک مار رسید، همان‌جا به سوراخ فرو رفت. باغبان بر مار خفته ظفریافت، سرش بکوفت. (سعدالدین وراوینی 1370: 244)

و نیز مشابه همین حکایت در کلیله و دمنه است. (حکایت زاغ و مار)

باب ششم (داستان زغن ماهی‌خوار با ماهی)

روزی زغنی گرسنه، یک ماهی را شکار می‌کند. ماهی چاره‌ای جز این ندارد که برای نجات خویش زغن را بفریبد. به همین دلیل به او وعده می‌دهد که اگر مرا به جان امان دهی، هر روز ده ماهی به تو می‌دهم و اگر باور نداری، مرا سوگند سخت بده. وقتی زغن می‌خواهد ماهی را سوگند دهد که به وعده‌اش وفا کند، با گشودن دهان، طعمه را از دست می‌دهد.

این فسانه از بهر آن گفتم تا اول و آخر این کار نیکو بنگری و فاتحت با خاتمت برابر کنی و بدانی که خوض پیوستن اولی‌تر یا عنان عزم بازکشیدن، تا نه تعجیلی رود که در ورطه ندامت افکند و نه توقعی که از ادراک فرصت باز دارد. (سعدالدین وراوینی 1370: 364)

ماهی در این داستان نمادی است از ملت‌های ضعیف و مظلوم که اگر اراده کنند و خرد و هشیاری خود را به کار اندازند، می‌توانند با دسپوتیزم⁵ (استبداد) زغن که همان قدرت‌های استعمارگر و استبدادی است، مبارزه کنند و آنان را شکست دهند. ماهی لیبرالیستی است که برای به دست آوردن آزادی خود، اندیشه و تدبیر لازم را به کار می‌گیرد و دشمن سرسخت و مستبد را شکست می‌دهد.

نتیجه

گرایش به آزادی‌خواهی و مبارزه با استبداد حاکم و حفظ مالکیت خصوصی در فطرت تمامی انسان‌ها وجود دارد و در

⁵. Despotism

دوره‌های گوناگون تاریخی، نمودهایی از خود نشان داده است.

گاه به دلایل امنیتی، متون ادبی حتی بیش از تاریخ مدون و مکتوب، این ویژگی پسندیده انسانی را در خود می‌نمایاند. کلیله و دمنه از جمله آثار ادبی - سیاسی است که می‌توان در آن لیبرالیسم و پیامدهای اجتناب‌ناپذیر آن را به روشنی مشاهده کرد.

مرزبان‌نامه نیز به تبع کلیله و دمنه، همین رسالت ادبی - سیاسی را داراست.

در این متون ادبی - سیاسی، مفاهیم لیبرالیستی از زبان حیوانات کوچکی چون خرگوش (در حکایت خرگوشی که به حیل شیر را هلاک کرد از کلیله و دمنه) و موش (در داستان موش و مار از مرزبان‌نامه) به روشنی و با صراحت بیان می‌شود تا پادشاهان زمان - باتوجه به نتایج حاصل از داستان - عبرت بگیرند و اندکی از فشار استبداد بر رعیت بکاهند و حکومت خود را استحکام و تداوم ببخشند. همین حفظ قدرت و استمرار آن، موجب شده است تا همه قدرتمندان به این گونه آثار ادبی - سیاسی علاقه و توجه نشان دهند.

«هم فردوسی می‌گوید که وقتی به خسرو پرویز گفتند بهرام چوبین کلیله و دمنه می‌خواند، وی شکست خود را قطعی

شمرد.» (محبوب 1378: 255)

پی‌نوشت

1- این سخن را که در متون به ابوسعید ابی‌الخیر نسبت می‌دهند، از سخنان امیرمؤمنان علی (ع) است. در نصیحت به

فرزندش امام حسن (ع) که در شرح نهج‌البلاغه (93/16/محمد ابوالفضل ابراهیم) آمده است. (حلبی 1375: 29)

کتابنامه

آشوری، داریوش. 1358. فرهنگ سیاسی. چ 12. تهران: مروارید.

بشیریه، حسین. 1384. آموزش دانش سیاسی. چ 5. تهران: نشر نگاه معاصر.

پازارگاد، بهاء‌الدین. 1344. مکتب‌های سیاسی. چ 3. تهران: اقبال.

حلبی، علی‌اصغر. 1375. بحث‌هایی در اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم. چ 1. تهران: اساطیر.

سعدالدین وراوینی. 1370. مرزبان‌نامه. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چ 4. تهران: صفی‌علی‌شاه.

علیزاده، حسن. 1377. فرهنگ خاص علوم سیاسی. چ 1. تهران: روزنه.

فرهیخته، شمس‌الدین. 1377. فرهنگ فرهیخته واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی - حقوقی. چ 1. تهران: زرین.

محبوب، محمدجعفر. 1378. خاکستر هستی. چ 1. تهران: مروارید.

نصرالله منشی. 1381. کلیله و دمنه. به تصحیح مجتبی مینوی. چ 23. تهران: امیرکبیر.